

گزارش نهاد

عدالت در مصوبات دولت سیزدهم

ارزیابی پنج مصوبه دولت از منظر عدالت

دفتر ائتلاف نیروهای مولد

زمستان ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

در هر جمله، گزاره از نهاد خبر می دهد...

نهادهای حاکمیتی، مسائل حاکمیتی دارند.
و در راس این مسائل، امر «سازمان دهی» قرار
دارد. پس هر گفت و گوی سازنده ای با حاکمیت
باید نظری به «سازمان دهی» داشته باشد. اما
این گفت و گو باید از چه فرمی تبعیت کند؟ فرم
گفت و گو با مردان سیاست و مدیران چه باید
باشد؟ این فرم هر چه که هست، با آن چه که
در گفتار دانشگاهی و گفت و گو در حوزه عمومی
می بینیم، متفاوت است. «گزارش نهاد» تلاشی
است برای تدارک این فرم.

گزارش نهاد

عدالت در مصوبات دولت سیزدهم

ارزیابی پنج مصوبه دولت از منظر عدالت

دفتر ائتلاف نیروهای مولد

موسسه علم و سیاست اشراق
تهران، خیابان شریعتی، خیابان بوشهر، پلاک ۲۱، واحد ۵.
www.ScienceAndPolitics.net

مدیر مسئول: سید علی کشفی
Nahad@ScienceAndPolitics.net

تحریریه این شماره: دفتر ائتلاف نیروهای مولد
نویسندگان مسئول: علی رضا بلیغ، ابوالصالح تقی زاده طبری، علی رضا شفاه، سید علی کشفی،
محمد حسن نیلی

به سفارش پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
زمستان ۱۴۰۰

مخاطره عدالت / اباصالح تقی زاده طبری ۷

۱. قانون جهش تولید مسکن / علی رضا بلیغ ۱۱

۲. حذف ارز ترجیحی / علی رضا شفاه ۱۷

۳. مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی درباره افزایش ظرفیت پزشکی / محمد حسن نیلی ۲۱

۴. سند تحول شورای عالی انقلاب فرهنگی / سید علی کشفی ۲۵

۵. بسته حمایتی صندوق اعتباری هنرمندان / سید علی کشفی ۲۹

مقدمه

مخاطره عدالت

اباصالح تقی زاده طبری

یکی از مهم ترین شعارهای دولت سیزدهم عدالت بود. این شعار در کنار شعارهایی چون مبارزه با فساد تلاش می کرد تا نشان دهد که برنامه های تحولی دولت در عرصه اقتصاد قرار است در چه فضایی رخ دهد. مردم ایران هنوز فراموش نکرده بودند که توسعه اقتصادی همواره به قیمت نادیده گرفتن وضع و موقعیت آنها رخ می داد. به همین جهت هم بود که بالا رفتن شاخص های رشد اقتصادی، که پیوسته توسط دولتمردان به عنوان کامیابی دولت شان عنوان می شد، آنها را شاد نمی کرد. عموم مردم در همه این سال ها ترجیح می دادند که اوضاع بد و نامساعدشان به همین منوال باقی بماند تا اینکه دولت ها بخواهند برنامه تحولی تازه ای را اجرا کنند. رییس دولت سیزدهم با توجه به تجربه ای که در قوه قضائیه و پیش از آن در آستان قدس اندوخته بود از همان ابتدای ورود به کارزار انتخابات بر این مهم تأکید کرد؛ دولتش را دولت مردمی نامید و جهش اقتصادی ایران را در گرو ائتلاف با مردم و در نظر گرفتن عدالت دانست. بر این اساس، عدالت کیفیت تازه ای از پیشرفت را پیش چشم مردم تصویر می کرد که در آن قرار نبود برنامه های اقتصادی، نقش و وضع مردم را نادیده بگیرد. اما همه مساله آن است که در

پیچیدگی میدان عمل و در خلال ارائه و انجام طرح‌های اقتصادی، یافت عدالت چگونه ممکن است؟

گفتار عدالت در ایران ابداً گفتار مهجوری نیست. هم نزد روشنفکران و هم در میان گروه‌های سیاسی طرفداران پر و پا قرصی دارد. دولت‌های مختلف نیز از آن غافل نبوده‌اند. از سیاست‌های حمایتی در دولت‌هایی که به دنبال توسعه اقتصادی و سیاسی بودند تا سیاست‌های خدماتی در دولت‌هایی که به اقشار محروم جامعه توجه داشتند. دولتی تلاش می‌کرد تا مرهمی بر زخم‌های اجتناب‌ناپذیر توسعه بگذارد و دولتی می‌خواست پول نفت را بر سر سفره مردم آورد. همه این دولت‌ها مدعی عدالت بودند و چه بسیار ادبیات در این زمینه تولید و از نویسندگان چپ و راست دنیا ترجمه کردند. همه اینها نشان می‌دهد که گفتار عدالت هر قدر رایج و در افواه پُرکاربرد است اما معنایش از پیش معلوم نیست و شاید همین هم سبب دل‌زدگی مردم از این گفتار شده است. گفتاری که علی‌الاصول سوی مردم را در سیاست می‌گیرد امروز برایشان از معنی تهی شده و نیرویی در آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

آنچه گفته شد نشان می‌دهد دولت سیزدهم در طرح گفتار عدالت با دشواری زیادی روبه‌روست. دولت امروز چاره‌ای ندارد جز این که اولاً پیامد طرح‌های پیشین از عدالت را عمیقاً ببیند و ثانیاً مسیر متمایز خود را انتخاب کند و عملاً در برنامه‌ها و تصمیم‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی پیگیری کند. دولت سیزدهم ناگزیر است تا با درک عمیق شرایط کنونی و خستگی مردم از شعارهایی همچون عدالت، درک تازه و روزآمدی از آن ارائه دهد. اما این درک تازه چه ویژگی‌ای باید داشته باشد؟ پاسخ به این پرسش نیاز به تأمل و تحقیق دارد با این حال شاید یک جهت کلی را بتوان شناسایی کرد و آن اتفاقاً چیزی مندرج در شعار دولت سیزدهم است. تمامی طرح‌های عدالت، شاید به وضع نامساعد مردم و رفع تبعیض توجهی داشتند اما کمتر در فکر نقش عمومی مردم در اداره کشور بودند. چیزی که آقای رییسی با طرح دولت مردمی و ائتلاف با مردم بر آن تأکید نمودند. آیا عدالت صرفاً امری مربوط به برابری در حقوق و دستمزد و برقراری حداقلی برای زندگی است یا این که فراتر از آن مربوط به حق مردم در مشارکت فعال در اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه است؟ گویا درک دولت مردمی از عدالت هم شامل توجه به وضع مردم و هم نقش مردم می‌شود. اگر باید وضع نامساعد و نابرابر مردم را بهبود بخشید، باید هم چنین به آن‌ها اجازه داد تا سهم خود را به معنای واقعی کلمه در اداره کشور ایفا کنند. در یک کلمه نمی‌توان با صرف نظر کردن از مردم، راه پیشرفت کشور را پیمود.

براساس آنچه گفته شد دولت سیزدهم باید حساسیت بالایی در پیگیری عدالت با درک تازه خود داشته باشد. در این متن تلاش می‌شود تا با نگاه جدیدی به بعضی از مهم‌ترین تصمیم‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت از نظر گفتار عدالت پرداخته شود. این تلاش می‌تواند آغازی برای پیوند وثیق و عمیق عدالت با تصمیم‌های دولت باشد.

پنج مصوبه یا تصمیمی که در این متن مورد بررسی قرار گرفته عبارت اند از:

۱. قانون جهش تولید مسکن

۲. حذف ارز ترجیحی

۳. افزایش ظرفیت پذیرش دانشجوی پزشکی

۴. سند تحول شورای عالی انقلاب فرهنگی

۵. بسته حمایتی صندوق اعتباری هنرمندان

۱. قانون جهش تولید مسکن (طرح ساخت یک میلیون مسکن در سال

علی رضا بلیغ

اگرچه نهضت ملی و قانون جهش تولید مسکن تلاشی برای حل بحران مسکن و کاهش مهم‌ترین هزینه در سبد خانوار ایرانی است اما ممکن است به دلایل مختلف اقتصادی و اجتماعی نه تنها گامی به سوی تحقق عدالت نباشد بلکه به بی‌عدالتی دامن بزند.

آغاز بحران مسکن در ایران مربوط به دوران شکل‌گیری دولت نفتی و به تبع آن حصول درآمدهایی است که در دو جهت عمده صرف شد:

- پیگیری سیاست‌های صنعتی‌سازی که البته عمدتاً به گسترش صنایع مونتاژی انجامید.

- واردات کالاهای مصرفی

الغای نظام ارباب‌رعیتی و تقسیم اراضی بزرگ کشاورزی در انقلاب سفید، به رغم چهرهٔ عدالت‌خواهانه یا برابری‌طلبانه‌اش منجر به تضعیف شدید کشاورزی در ایران و آغاز

سیل مهاجرت به شهرهایی بود که اکنون با وجود کالاهای وارداتی و مونتازی تصویری رمانتیک از آینده مدرن ایران می‌ساختند. چرا که این جمعیت نه در نقطه تولید بلکه در نقطه مصرف در آینده این شهرها سهیم شدند. در واقع مردمانی که روستاها و شهرهای کوچک خود را به امید مشارکت در یک آینده تازه در کلان‌شهرها ترک کردند، غالباً به دلیل حاشیه‌نشینی مبتلا به انواع آسیب‌های اجتماعی‌ای شدند که به نحوی بیرون افتادن از مسیر آینده بود.

در چهار مقطع یعنی دهه پنجاه و برنامه پنجم عمران، دهه ۷۰ و دولت سازندگی، دهه ۸۰ و دولت مهرورزی و اکنون با طرح نهضت ملی مسکن تلاش شده تا بحران مسکن مرتفع شود. سیاست‌هایی همچون فروش تراکم، تغییر کاربری باغات به کاربری مسکونی و تجاری و ساخت مسکن مهر به کار گرفته شد. اما در نتیجه این سیاست‌ها با وجود کاهش نرخ تراکم خانوار از ۱/۱۶۷ در سال ۶۵ به ۱/۰۶ در سال ۹۵، نرخ اجاره‌نشینی از ۱۲ درصد در سال ۶۵ به ۳۰/۷ درصد در سال ۹۵، تقاضای سرمایه‌ای مسکن از ۲۲ درصد در سال ۵۵ به ۷۲ درصد در سال ۹۵ افزایش یافته است. شاخص دسترسی به مسکن نیز در سال ۹۵ در تهران به ۱۶ سال رسیده و اکنون بیشتر شده است. آمار حاشیه‌نشینی در اطراف کلان‌شهرها از ۲ میلیون نفر در سال ۳۵ به ۱۲,۷۰۰,۰۰۰ نفر در سال ۹۵ رسیده در حالی که در همین وضع ۲/۶ میلیون خانه خالی وجود دارد. به عنوان یک نمونه شاخص ۴۰ درصد اجاره‌نشینی در کلان‌شهرها و پیشی گرفتن تعداد مستأجران بر مالکان در تهران در سال ۱۴۰۰ گویای این مطلب است که اتفاقاً معضل اصلی کمبود مسکن نیست بلکه ناتوانی مردم در خرید خانه است. بسیاری نتوانسته‌اند از عهده هزینه‌های زندگی در شهرهای بزرگ برآیند آن هم در وضعیتی که این شهرها به تصویر آینده زندگی مردم بدل شده‌اند. تا زمانی که بدیلی برای این آینده مطلوب وجود نداشته باشد به راحتی نمی‌توان با تأمین مسکن بیرون از مرزهای تحقق آن آینده، به حل معضل مسکن امیدوار بود.

در کنار این شواهد وقتی می‌بینیم در طول ۳۰ سال گذشته قیمت طلا و دلار به طور میانگین ۱۸۰ برابر اما قیمت مسکن ۱۲۰۰ برابر شده نتیجه چیزی نخواهد بود جز این که مسکن بیش از آن که به مثابه کالای مصرفی مورد استفاده باشد به یک کالای سرمایه‌ای مبدل شده است. پس با افزایش ساخت و ساز در این سال‌ها، مسکن بیشتر در بازار سوداگری معامله شده تا بازار مصرف واقعی. فارغ از مقدار واقعی کمبود مسکن - که اعلام می‌شود هنوز کمبود ساخت مسکن وجود دارد - پرسش این است که آیا لزوماً با ساخت انبوه مسکن این کالا به دست متقاضی می‌رسد و آیا تکرار این ایده در نهضت

ملی مسکن بازار سوداگری آن را از بین می‌برد و از سرمایه‌ای شدن آن جلوگیری می‌کند؟ در برهه‌هایی مانند دوره ساخت مسکن مهر با این که شاخص مهاجرت و خانه‌دار شدن بهبود نسبی پیدا کرد اما راهکار اقتصادی تأمین این پروژه بزرگ منجر به خلق پول گسترده در نظام بانکی شد؛ تا کنون از مجموع ۴۰ همت هزینه طرح ۳۰ همت آن بازگشته که با احتساب رقم تورم در این سال‌ها و سود ثابت اقساط بانکی روشن است که این مابه‌التفاوت را دولت پرداخت کرده است. در واقع با اجرای مسکن مهر اگر چه عده‌ای خانه‌دار شدند اما در نتیجه خلق پول هزینه‌های دیگر زندگی و حتی بازار سرمایه‌ای مسکن با افزایش قیمت مواجه شد. در نتیجه این طرح نتوانست آن میزان که باید از هزینه مسکن در سبد خانوار. که اکنون به ۳۵ درصد رسیده. بکاهد. ورود نقدینگی عظیم این طرح به فضای اقتصاد با فرض پیشرانی مسکن در اقتصاد، پیامدهای خسارت‌باری خواهد داشت که یکی از آنها افزایش تقاضا برای محصولات وارداتی و متعاقباً افزایش نرخ ارز خواهد بود.

از سوی دیگر ورود شورای رقابت به قیمت‌گذاری نرخ مصالح. که در متن طرح جهش مسکن معین شده. عملاً به رکود این حوزه خواهد انجامید و ادعای پیشران بودن مسکن را به چالش می‌کشد. بر فرض پذیرش چنین مدعایی دولت شاخص درستی برای سنجش میزان تأثیر رونق ساخت و ساز مسکن بر کل اقتصاد در اختیار ندارد. در شرایطی که منابع تولید دچار محدودیت شدید است آیا نباید به این اندیشید که اولویت تخصیص منابع با کدام حوزه در اقتصاد است؟ آیا حوزه‌های استراتژیک‌تری در صنایع گوناگون وجود ندارد که تخصیص منابع به آنها آورده بیشتر و بلندمدت‌تری را نصیب اقتصاد کشور و عموم مردم کند؟ عجلتا می‌توان پاسخی به این پرسش داد: به نظر می‌رسد باید منابع به صنایعی تخصیص پیدا کند که کالاهای «تجارت‌پذیر» تولید می‌کند تا مسکن که امکان جابه‌جایی ندارد. امکان تولید کالاهای تجارت‌پذیر به دولت امکان می‌دهد تا در شرایط بحرانی با افزایش صادرات از افزایش نرخ ارز به نفع اقتصاد کشور بهره‌مند شود و در ادامه امکان مهار نرخ ارز را داشته باشد.

علاوه بر این پیشرانی مسکن در اقتصاد زمانی معنا دارد که تولید آماده تأمین کالا چه در حوزه مصالح و چه کالاهای مصرفی در خانه‌ها باشد. در شرایط کنونی که تولید آمادگی چنین فعالیتی را ندارد جهش تولید مسکن از مسیر واردات کالاهای مصرفی خانوار خود عامل دیگری برای ظهور نیازهای تورمی و حتی افزایش نرخ ارز خواهد بود.

باز هم با فرض پذیرش اهمیت نقش بازار ساخت و ساز مسکن در اقتصاد آیا نمی‌توان با امکان سرمایه‌گذاری گسترده‌ای که در بخش مسکن کشورهای همسایه وجود دارد هم

در فناوری ساخت و هم در فروش مصالح ساختمانی درآمد ارزی به مراتب بیشتری را نصیب کشور کرد؟ ایده پیشرانی مسکن در اقتصاد لزوماً با ساخت و ساز در داخل که درباره مخاطرات آن صحبت شد تحقق نمی‌یابد بلکه می‌توان به نحو دیگری از آن بهره برد.

مسئله بعدی «واگذاری زمین مازاد» دولت است که بناست منجر به کاهش قیمت زمین در هزینه ساخت شود. در این باره نیز ملاحظات وجود دارد. وزیر راه و شهرسازی عنوان می‌کند که زمین‌های دولتی در کلان‌شهرها به دلیل قیمت بالا امکان عرضه در طرح نهضت ملی مسکن را ندارد پس در نتیجه آنچه به نام زمین‌های مازاد دولت شناخته می‌شود در نقطه‌ای اعطا می‌شود که ارزش مسکونی پایین‌تری دارد. با بررسی نقاطی که در طرح نهضت ملی مسکن برای ساخت مسکن پیشنهاد شده این مسئله نیز آشکار می‌شود که آنچه دولت در اختیار می‌گذارد با آنچه مردم نیاز دارند فاصله دارد. در واقع به نظر می‌رسد تلقی دولت از مسکن صرفاً جایی برای سکونت است نه محلی برای زندگی.

نهضت ملی مسکن بیش از آن که مبتنی بر شعار دولت مردمی، از قدرت مردم در اداره و ساخت کشور بهره بگیرد، با ایستادن در موقعیت دولت خدمت‌گزار صرفاً به دنبال برطرف کردن نیاز مردم آن هم از طریق است که خود درست می‌داند. گویی دولت در پس عنوان رفع نیاز اساسی مردم درصدد نمایشی از اراده دولت برای انجام کارهای بزرگ است؛ اراده‌ای که به خصوص در دولت گذشته به شدت تضعیف شده بود. به رغم این که این اعاده حیثیت از توانایی دولت در جای خود موضوع مهمی است اما شاید محمل آن نباید ساخت مسکن به شیوه کنونی باشد.

مسئله مهم دیگر در نهضت ملی مسکن پیمانکاران هستند. آنچه در شکل ریاضیاتی مواجهه با این طرح از آن غفلت شده قدرت پیمانکاران برای سوق دادن طرح به سمت منافع حداکثری صنفی است. در سیاست مسکن‌سازی انفجاری قرار است پیمانکاران زیادی وارد صحنه شوند. معیارهای انتخاب آنها چیست؟ حاشیه سود آنها چقدر است؟ چگونه بر عملکرد آنها نظارت می‌شود تا کم‌فروشی نکنند و از منابع مالی و مصالحی که در اختیارشان گذاشته می‌شود سوءاستفاده نکنند؟ شاید اجرای سیاست مالیات‌های تنظیمی بتواند با مسدود کردن راه‌هایی که باعث ورود مسکن‌های جدید به بازار سوداگری می‌شود وضعیت بحرانی مسکن را تا حدی کنترل کند اما راه‌های تأمین هزینه‌های این پروژه نگرانی بزرگی است که برطرف نشده است.

آنچه دولت بیش از همه در مسیر حل این بحران به آن نیاز دارد حرکت به سمت سامان دادن به یک اقتصاد مولد و بهبود وضع اشتغال از طریق طرح یک نقطه امید و یک چشم انداز به سوی آینده است. اگر نهضت ملی مسکن بر این اقدام مهم پیشی بگیرد نه تنها نیاز مردم به مسکن رفع نخواهد شد، بلکه به دلیل جذابیت بازار سوداگران مسکن نقدینگی به جای صنایع مولد به سوی این بازار روانه خواهد شد و حتی در صورت اتخاذ مالیات‌های تنظیمی در بازار مسکن به سوی نقاط غیرمولد دیگری چون بازار ارز و طلا یا سپرده‌های بانکی سوق پیدا می‌کند. ناگفته پیداست که اخذ مالیات یا قاعده‌گذاری در این بازارها نیز نتیجه‌ای جز خروج پول از کشور و سرمایه‌گذاری در بیرون مرزها یا ورود به بازار رمزارزها نخواهد داشت چرا که هیچ نقطه سرمایه‌گذاری مولدی توسط دولت خلق نشده است.

در صورت ناتوانی در کنترل توأمان بازار سرمایه‌ای مسکن و رونق اقتصاد مولد علاوه بر تبعات اقتصادی باید در انتظار اوج گرفتن آسیب‌های اجتماعی خصوصاً در مناطق حاشیه‌ای، که هدف انبوه‌سازی مسکن اند، نیز بود.

۲. حذف ارز ترجیحی

علی رضا شفا

الف) تولد سیاست ارز ترجیحی

از ابتدای سال ۹۷ و پس از افزایش قیمت دلار به عدد ۵۰۰۰ تومان تصمیم بر آن شد تا برای کنترل شوک وارد شده به بازار، قیمت دلار برای کلیه امور ارزی روی ۴۲۰۰ تومان تثبیت شود. در پی این تصمیم مبادله ارز در بازار آزاد قاچاق اعلام شد. پس از آن و در اثر فشار اقتصادی ناشی از تثبیت قیمت ارز دولت اعلام کرد که تنها ۲۵ قلم کالا به عنوان کالای اساسی مشمول ارز تثبیت شده خواهد بود و در بقیه موارد ارز به قیمت آزاد ارائه می شود. این نقطه تولد سیاست ارز ترجیحی است.

ب) تحلیل فشار مولد این سیاست

واضح است که این سیاست در برابر فشار افزایش قیمت ارز به وجود آمد. اما غالباً دلایل افزایش قیمت ارز مورد توجه و تحلیل قرار نگرفته است.

از نظر علمی دلایل چنین اتفاقی می‌تواند این‌ها باشد:

- هرگاه قیمت کالا در داخل افزایش بیشتری نسبت به بیرون پیدا کند، تقاضا برای واردات بالا می‌رود و در نتیجه تقاضای ارز و در پی آن قیمت ارز افزایش می‌یابد.
- هرگاه حجم نقدینگی یا سرعت گردش پول زیاد شود تقاضا برای ارز به شکل سوداگرانه بالا می‌رود و در نتیجه قیمت آن افزایش پیدا می‌کند.
- هرگاه تولید ملی صدمه ببیند همین اتفاق خواهد افتاد.

در مورد ایران البته مهم‌ترین عامل، افول امید به کسب و کار در ایران بود که عمدتاً به خاطر تحریم‌ها اتفاق افتاده است.

ج) عدالت و سیاست ارز ترجیحی

این تصمیم غالباً به خاطر فسادى که در فاصله میان دو نرخ ارز به وجود می‌آید مورد شماتت واقع شده است. این مشهورترین چهره ضد عدالت سیاست ارز ترجیحی است. اما چه بسا مسأله ایجاد فساد کم‌ضررترین جنبه این سیاست برای عدالت باشد. در حقیقت آنچه باید در حمایت از عدالت و در نقد این سیاست گفته شود این است که موازنه تولید و تجارت را برهم می‌زند. تولید به نوبه خود مزیت بازار محسوب می‌شود با این همه وقتی تجارت به چرخه پرسود فاصله قیمت ارز آزاد و ترجیحی دست می‌یابد و می‌تواند بدون اتکا به تولید و بلکه با مصرف منابع و تولیدات به سود هنگفت دست پیدا کند نه تنها به ضد تولید بلکه به ضد خود تبدیل می‌شود. در این حالت تجارت، بازار را هم متلاشی می‌کند زیرا امکان هرگونه آینده‌نگری و سرمایه‌گذاری از میان می‌رود و کار کردن و تجارت نتیجه‌ای جز پسرفت اقتصادی نخواهد داشت. این چهره کمتر کاویده شده ارز ترجیحی و حتی اغلب سیاست‌های حمایتی دیگر است که ابعاد اقتصاد ملی دارند. مواجهه ریاضیاتی با حذف ارز ترجیحی می‌تواند برای اقتصاد جامعه و سیاست ایران بسیار دردآور باشد و می‌تواند صرفاً اوضاع را بدتر کند. اگرچه این تصمیم مادام که دولت آماده اتخاذ آن باشد، نوید پدید آمدن چهره‌ای مصمم و با اراده و در نتیجه امیدبخش را می‌دهد و می‌تواند جامعه و بازار را به آینده امیدوار و نیروی تولید را زنده کند. البته این تنها به شرط پایمردی و وحدت تصمیم در دولت رخ خواهد داد اما در صورت بروز کوچک‌ترین سستی از سوی دولت این تغییر که بی‌بروبرگرد منجر به تورمی بسیار بزرگ در اقتصاد ایران می‌شود نیروی تولید را نیز تخریب خواهد کرد. جبران دردی که این سیاست برای دهک‌های ضعیف جامعه ایجاد می‌کند قطعاً با محاسبات ریاضیاتی ممکن

نخواهد بود. زیرا تورم ناشی از حذف ارز ترجیحی ناشی از موازنه عرضه و تقاضا بلکه معلول استقبال نیروهای مخرب بازار از انتظارات تورمی و دامن زدن به این انتظارات است.

در مجموع حذف ارز ترجیحی ممکن است در کوتاه مدت آثار تورمی خود را آشکار کند و عدم حذف آن - که نتیجه‌ای جز نابودی تولید و به دنبال آن خود تجارت ندارد - در بلندمدت و حتی میان مدت زمینه افزایش تورم را مهیا می‌کند. تصمیم سخت دولت در این میان می‌تواند یکی از دو گزینه زیر باشد:

- حذف واسطه‌های واردکننده کالاهای اساسی و ورود مستقیم دولت به حوزه خرید کالاهای مشمول ارز ترجیحی و احیای نحوی از سیستم کوپنی

- ایستادن در یک موقعیت نظارتی قوی برای مهار قیمت‌های ناشی از انتظارات تورمی پس از حذف ارز ترجیحی

در هر مورد نیازمند یک دولت قدرتمند و مستحکم برای ثبات و پافشاری در تصمیم اتخاذ شده هستیم تا از این مسیر تحقق شرایط عادلانه تا حد ممکن مهیا شود. اما روند افزایش قیمت‌ها در همین ماه‌های سپری شده از دولت حکایت از آن دارد که دولت هنوز آنچنان که باید آماده ایستادن در هیچ یک از دو موقعیت فوق نیست و برای این کار نیازمند اراده قوی‌تری است.

۳. مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی درباره افزایش ظرفیت پزشکی

محمدحسن نیلی

ظرفیت پذیرش دانشجویان پزشکی یکی از مباحث بحث برانگیز سال‌های اخیر بوده است. با توجه به ادغام ساختاری پذیرش آموزش پزشکی با نظام سلامت و بهداشت کشور و تشکیل وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در سال ۶۴، یکی از گلوگاه‌های سیاست گذاری در نظام سلامت و بهداشت همین میزان ظرفیت رشته‌های پزشکی بوده است.

توسعه خدمات سلامت برای همه ایرانیان فارغ از طبقه اجتماعی و اقتصادی آنان، یکی از ارکان عدالت اجتماعی به حساب می‌آید. نکته بسیار مهم در این زمینه توسعه خدمات در این حوزه همراه با فراهم کردن زمینه مشارکت مردم به شکلی روشمند و حساب شده است. از این حیث توسعه آموزش پزشکی به میزانی که بتواند نیازهای این حوزه را به طور کامل پوشش دهد و دسترسی آسان و ارزان به خدمات با کیفیت پزشکی و سلامت را تأمین کند یک ضرورت غیرقابل اجتناب است.

کش مکش اصلی در این زمینه بین دو دیدگاه کلان است:

گروه نخست؛ که فعالان عمومی و مدنی‌اند با اشاره به خیل وسیعی از آمار و اطلاعات و مقایسه با کشورهای دیگر مدعی‌اند که وضع دسترسی آسان به پزشک و گستردگی نظام سلامت به هیچ وجه مطلوب نیست و از بسیاری از کشورهای ضعیف منطقه و جهان نیز عقب افتاده‌تر است. به عنوان مثال نرخ سرانه پزشک عمومی در ایران ۱۱٫۷ است در حالی که در کشورهای پیشرفته این عدد به طور میانگین بالای ۳۰ است. در کشورهای منطقه نیز ایران رتبه ششم از انتها را در اختیار دارد و پایین‌تر از کشورهای همچون سوریه، قرقیزستان و ازبکستان قرار دارد. یا سرانه پزشک متخصص و دندان‌پزشک در ایران به ترتیب ۵٫۹ و ۳٫۵ است که به ترتیب کمتر از یک سوم و نصف میانگین کشورهای توسعه‌یافته در زمینه سلامت است. نکته قابل توجه درباره ظرفیت پذیرش پزشکی، وضعیت رشد آن است. ظرفیت پذیرش پزشکی در دهه ۶۰ با جمعیت کمتر از ۴۰ میلیونی به طور میانگین سالانه در حدود ۴۰۰۰ نفر بوده ولی الان در سال ۱۴۰۰ کمتر از ۸۰۰۰ نفر است.

این گروه مدعی است وضع مذکور، با وجود گردش مالی گسترده در بخش سلامت، به دلیل ساختار معیوب سیاست‌گذاری در این بخش و تعارض منافع رخ داده است. در حقیقت اکنون خدمات پزشکی خصوصی (اعم از خدمات درمانی و تشخیصی) به یکی از ارکان نظام سلامت ایران تبدیل شده است و بازار بسیار گسترده‌ای دارد. طبیعی است که با گسترش کمی و کیفی بیمارستانها و مراکز تشخیصی و سلامت عمومی این بازار میتواند به خطر بیفتد. افزایش ظرفیت پذیرش دانشجویان پزشکی می‌تواند در تعارض با منافع خصوصی و صنفی مدیران و تصمیم‌سازان بخش عمومی - که خود اغلب یا در بخش خصوصی منفعی دارند یا به دلیل تعلق به سازمان صنفی این عرضه یعنی سازمان نظام پزشکی که درگیر منافع خصوصی و صنفی پزشکان است - قرار گیرد و احتمالاً عدم افزایش ظرفیت پذیرش دانشجویان پزشکی ناشی از این تعارض است.

گروه دوم؛ ارکان اصلی نظام سلامت کشور هستند که مدعی‌اند افزایش ظرفیت پذیرش دانشجویان پزشکی با ظرفیت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری فعلی کشور، همراه با تداوم و تضمین کیفیت آموزش پزشکی، بیش از مقدار فعلی امکان‌پذیر نیست. نامه‌ای که ۴ رکن نظام پزشکی کشور یعنی وزارت بهداشت، سازمان نظام پزشکی، کمیسیون بهداشت و درمان مجلس و فرهنگستان پزشکی کشور به رئیس جمهور نوشته‌اند بر پایه همین استدلال اصلی بنا شده است. در این نامه بر نظام‌مند بودن توسعه آموزش در وزارت خانه با عنایت به امکانات و ظرفیت‌های پژوهشی و بیمارستانی تأکید شده و عملاً از شورای عالی انقلاب فرهنگی درخواست شده در موضوعات تخصصی این عرصه دخالت نابه‌جا نکند.

تحلیل مصوبه از حیث عدالت:

در حقیقت چالش اصلی بر سر یک مساله است و چالش های بعدی پس از آن قابل طرح است. و آن عبارت است از منطق اصلی تشکیل وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی. آیا اتصال ساختاری حوزه تأمین کننده خدمات بهداشت، درمان و سلامت با حوزه تأمین کننده آموزش و تربیت نیروی انسانی امری به جا و مطابق عدالت است یا خیر؟ به نظر میرسد این اتصال اصولاً اتصال درستی است؛ این که آموزش پزشکی کاملاً در ارتباط با وضعیت سلامت و خلأها و چالش های پیش روی خدمات حوزه سلامت تعریف شود و نه به شکل انتزاعی، ایده درستی است هرچند طبعاً کژکارکردهایی نیز دارد. مثلاً می تواند از رهیافت های نوآورانه و بلندمدت علمی در این عرصه باز بماند یا وضعیتی کم و بیش محلی پیدا کند. کاستی هایی مانند این ها را می توان رفع کرد. انفکاک نسبی تحقیقات سلامت از آموزش پزشکی که بیشتر دانشی حرفه ای به حساب می آید یکی از این رویکردهاست.

اما در این جا یک کژکارکرد مهم و اساسی وجود دارد که می تواند کاملاً در برابر عدالت به مثابه شایستگی بایستد و آن غلبه منافع صنفی پزشکان بر هر دو بخش خدمات و آموزش پزشکی است. این همان بلایی است که دامن گیر ما شده است. در واقع باید متذکر شد صرف اتصال آموزش پزشکی به خدمات پزشکی لزوماً به معنای توسعه هدف مند این بخش نیست. زیرا انحصار می تواند منافع عمومی را به نفع منافع صنفی و خصوصی مصادره کند. این دقیقاً اتهامی است که به بخش سلامت ملی ایران وارد شده و به نظر می رسد درست است.

مساله اصلی از حیث عدالت، آموزش پزشکی نیست بلکه خدمات پزشکی است. فعالان مدنی بیشتر بر انفکاک بخش آموزش از بخش خدمات پزشکی تأکید می کنند، حال آن که استدلال ارکان نظام سلامت کم و بیش درست است؛ یعنی خدمات پزشکی به واقع امکان توسعه زیاد بخش سلامت را نمی دهد. اما سؤال اصلی آن است که چرا توسعه خدمات پزشکی و نیازهای آموزشی اتفاق نیافتاده است؟ به طور مثال این نکته قابل توجه است که از دهه ۸۰ به این طرف صرفاً ۲ دانشگاه علوم پزشکی تأسیس شده و در دهه ۹۰ هیچ موردی در این زمینه نداشتیم. البته در این مدت دانشکده های پزشکی بسیاری تأسیس شده اما کل تخت های آنها ۱۷۰۰ عدد بوده است. در صورتی که همان دو دانشگاه ۳۴۰۰ تخت بیمارستانی داشته اند. این در حالی است که در دهه شصت و هفتاد بیش از ۳۰ دانشگاه علوم پزشکی در ایران تأسیس شده بود.

بنابراین مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی درباره افزایش ظرفیت پزشکی هرچند از حیث خرد مصوبه‌ای در راستای عدالت است به نحوی که با فشار بر جنبه عرضه حوزه خدمات سلامت را توسعه دهد، اما تحول اصیل در حوزه سلامت در جهت عدالت، جداسازی وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی از منافع صنفی پزشکان در این عرصه است. در واقع باید این اتصال بخش خدمات و آموزش را قدر دانست و آن را در بخش‌های مختلف دیگر نیز الگوسازی کرد. اما این یک اقتضای اساسی دارد و آن جداسازی کامل منافع خصوصی و عمومی در سیاست‌گذاری این عرصه است.

پزشکان به واسطه داشتن یک تشکل صنفی قوی که برخلاف برخی حوزه‌های دیگر توانسته اتحاد خوبی میان پزشکان با جهت‌گیری‌های سیاسی مختلف ایجاد کند و ورود در حوزه‌های مختلف سیاسی، تقنین، سیاست‌گذاری فرآیند انحصاری شدن آموزش و خدمات پزشکی را شدت بخشیدند اما اکنون خود مدعی هستند که ظرفیت زیرساخت آموزشی برای افزایش تعداد دانشجویان پزشکی فراهم نیست. این در حالی است که مقایسه ایران با کشورهای دیگر حاکی از آن است که در هیچ کشوری تمامی این حوزه‌ها که مشمول تعارض منافع هستند در اختیار مدیرانی نیست که خود پزشک هستند و اصلاً ضرورتی برای این کار وجود ندارد؛ جز این که امکان حداکثرسازی منافع حفظ شود.

یکی از مثال‌های نقض که نشان می‌دهد مسئله ارکان اصلی نظام پزشکی کشور در نقد مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی صرفاً فقدان زیرساخت‌های آموزش نیست، مقاومتی است که پزشکان مدرن در برابر رسمیت بخشیدن به طب‌های مکمل یا آلترناتیو دارند. در شرایطی که بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته بر پایه کارآزمایی بالینی و توفیق عملی به راحتی استفاده از ظرفیت طب‌های مکمل را به رسمیت شناخته‌اند و حتی داروهای غیرشیمیایی و گیاهی را ذیل نظام بیمه‌ای قرار داده‌اند، در ایران ارکان مختلف نظام سلامت به دلیل تعارض منافع با اتهام غیرعلمی بودن حتی بخش رسمی و قانونی طب‌های آلترناتیو را از بازار پزشکی طرد می‌کنند.

۴. سند تحول شورای عالی انقلاب فرهنگی

سیدعلی کشفی

سعیدرضا عاملی سند تحول شورای عالی انقلاب فرهنگی را اساسنامه نهادینه‌سازی این شورا در جایگاه و مأموریت‌هایش و روابطش با سایر قوا و دستگاه‌های اجرایی خوانده است. فعالیت دربارهٔ تحول شورا و تدوین و تصویب سند آن گویا در متن حکم رهبر انقلاب در نصب اعضای جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی قید شده است.

معظم له در پیوست حکم اخیر خود فرموده اند: «در این فرصت کم‌نظیر شورای عالی انقلاب فرهنگی به عنوان قرارگاه اصلی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی نظام وظایف مهمی را بر عهده دارد که بدون تحول متناسب و همه‌جانبه در شورا به انجام نخواهد رسید. امور مهمه‌ای که باید در دور جدید شورا با رویکرد حرکت نظام اسلامی به سوی اهداف گام دوم انقلاب اسلامی مورد اهتمام شایسته قرار گیرد.» و بر همین مبنا افزوده اند: «در دور جدید در اولین گام طرح تحول در شورا با ملاحظهٔ احکام گذشته و پیوست‌های آن با انتخاب جمع محدودی از اعضای شورا و در فرصت زمانی حداکثر ۲ ماه تهیه و در جلسه اصلی شورا بررسی و تصویب کرده و نتیجه را برای تأیید نهایی

به این جانب گزارش نماید». متن پیوست حکم اعضای شورای انقلاب فرهنگی مورخ ۱۴۰۰/۸/۲۳. بنابراین تصمیم‌گیری درباره تحول شورا و بازنگری در ساختار و مأموریت‌های آن به نحوی از سیاست‌های کلی نظام بوده است. لازم به ذکر است متن سند در صحن اصلی شورا در اواخر دی ماه تصویب شد و به گفته دبیر شورا برای ابلاغ به محضر رهبر انقلاب تقدیم شده است. حالا باید دید این اساسنامه چه می‌خواهد و درباره آن چه ارزیابی می‌توان داشت.

نخست باید تأکید کرد این سند خود را در سطح یک اساسنامه تعریف کرده است و عمده مسائل آن به همین تعریف بازمی‌گردد. گرچه این اساسنامه می‌باید در پاسخ به فرمان رهبر انقلاب مبنی بر تحول همه‌جانبه طرحی در تحول شورا افکنده باشد و لذا مدعی است که رویکرد تحول شناختی و معرفتی، تحول ساختاری و نهادی و تحول فرآیندی و اجرایی را اتخاذ کرده است. حالا باید دید این متن تحولی آیا توانسته است امکان تحول را به شکل روشنی طرح کند؟ برای پاسخ به این پرسش باید از جهت تحول مذکور پرسید. وقتی از تحول سخن می‌گوییم ابتدا باید جهت تحول را تشخیص داد. هر تحولی در راستای جهتی معنا پیدا می‌کند و اگر کسی برنامه‌ای برای تحول داشته باشد باید قبل از هر چیز آن جهت را آشکار کند و توضیح دهد.

در مقدمه متن سند طرح تحول شورا، وقتی از ارزش‌های قانونی حاکم بر سند سخن می‌رود، عدالت اجتماعی به عنوان مفهوم مرکزی طرح می‌شود. پس می‌توان انتظار داشت عدالت اجتماعی آن جهتی باشد که اجزای مختلف سند در راستای آن نظم و معنا پیدا می‌کنند. اما وقتی به اجزای مختلف سند توجه می‌کنیم جز مجموعه‌ای از کلیات و ارزش‌ها و مطالب چیزی تشخیص نمی‌دهیم. مثلاً متوجه نمی‌شویم عدالت اجتماعی چگونه اولویت‌های راهبردی سند را شکل داده است یا نمی‌فهمیم ارتباط ساختار و مأموریت‌های شورا با ارزش عدالت چیست. اگرچه این جا و آن جا از مردم و گروه‌های مردمی و نخبگان جهادی و انقلابی سخن رفته. به عنوان دلالت‌های قرین تقریر سیاسی معاصر از عدالت، اما آن قدر حضور این دال‌ها کم‌رنگ و پراکنده است که نمی‌توان آن را از نتایج عدالت به عنوان رویکرد سند دانست.

اما آیا اگر سند جهت عدالت را به عنوان جهتی برای تحول رعایت نکرده است، جهت دیگری در آن قابل تشخیص است؟ تعریف از این سند به عنوان اساسنامه آن را متنی مشحون از ارزش‌ها و مطالب قرار داده است. ارزش‌ها و مطالبی که حتی به شکل منسجمی از رویکرد نویسندگان برنیامده‌اند، بلکه به شکل ناموجهی تکرار بی‌جهت سخنان و ارشادات رهبر انقلاب در مواضع مختلفی است که ایشان دغدغه‌های خود را

نسبت به شورای انقلاب فرهنگی بیان کرده اند. معلوم می شود نویسندگان تلاش نکرده اند این دغدغه ها و رهنمودها را درونی کنند و بعد از تفهیم و تفسیر به شکل متنی واحد و پیوسته درآورند.

یکی از مسائلی که در راستای توجه به کانونی بودن عدالت اجتماعی در تدوین سند اهمیت دارد نحوه تدوین خود سند است. آنچنان که از شواهد و گفتگوهای اهالی فرهنگ در این مدت با برخی از اعضای شورا درباره تدوین سند برمی آید، سند در تعامل با حوزه عمومی فرهنگ، چهره ها و نهادهای مردمی این عرصه تدوین نشده است. نه تنها از میان عموم اهل فرهنگ بلکه شخصیت های انقلابی نیز چندان طرف مشاوره نبوده اند. وقتی در فرآیند تدوین سند چنین مسئله مهمی مورد توجه نباشد انتظار تحول شورا در نتیجه اجرای این سند به نحوی که منجر به ارتباط شورای عالی انقلاب فرهنگی با حوزه عمومی فرهنگ شود نابه جاست. ارتباطی که خود رکن مهمی از تحقق عدالت اجتماعی است. ارجاعات متعدد به بیانات رهبر انقلاب بدون روشن کردن نحوه تحقق این توصیه های کلی در متن ساختار شورا خود شاهی است بر این که چطور سند تحول شورا می تواند بی نیاز از تعامل با حوزه عمومی فرهنگ تدوین شود.

ما به مصوبه نهایی شورا دسترسی نداریم، اما اگر مصوبه شورا تفاوت چندانی با متن پیش نویس حاضر نداشته باشد، امیدی نمی رود مورد تأیید رهبر انقلاب قرار گیرد و مایه تحولی در ساختار لخت شورا شود.

۵. بسته حمایتی صندوق اعتباری هنرمندان

سیدعلی کشفی

سیدمجید پوراحمدی، مدیرعامل جدید صندوق اعتباری هنرمندان، در ۲۹ آذرماه ۱۴۰۰ در گزارش و تشریح بسته حمایتی هنرمندان گفته است: «[با] روی کار آمدن دولت سیزدهم موضع حمایت از اقشار مرجع مورد توجه قرار گرفت. دولت مردمی در حوزه‌های مختلف برنامه‌هایی داشت که یکی از برنامه‌ها حمایت از اشخاص مرجع از جمله اصحاب فرهنگ و هنر و توزیع عادلانه خدمات در این زمینه بود. به هر ترتیب مجموعه دولت مصمم است که فرهنگ و هنر به عنوان عنصری پیشگام در فعالیتهای دولت مورد توجه قرار گیرد...».

مدیرعامل صندوق اعتباری هنرمندان در ادامه به تشریح بسته حمایتی هنرمندان پرداخته است: پرداخت کمک‌های بلاعوض، پرداخت وام‌های بدون بهره و با دودرصد کارمزد به متقاضیان، ارائه تخفیف در استفاده از مراکز فرهنگی و سیاحتی و اقتصادی و... . تمامی این خدمات مخصوص افرادی است که به عضویت صندوق اعتباری درآمده باشند، که تا زمان اعلام این خبر ۸۶۳۶۵ نفر بوده اند.

همان‌طور که مدیرعامل صندوق گفته کمک به صندوق در راستای توسعه حمایت دولت از اقشار مختلف بوده است؛ دولتی که می‌خواهد خدمات را عادلانه توزیع کند. اما آیا این تصمیم دولت می‌تواند احساس عدالت تولید کند؟

تمرکز بر روی دو متغیر می‌تواند در پاسخ به این پرسش مؤثر باشد: مسئله عضویت و مسئله کیفیت خدمات. خدماتی که این صندوق ارائه می‌دهد مخصوص کسانی است که در فرآیندهای خاصی به عضویت آن درآمده‌اند: هنرمندان، خبرنگاران، فعالان قرآنی و ... که بعد از ارائه گواهی‌های ویژه‌ای که از مراجع ذی‌ربط اخذ کرده‌اند (در این‌جا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و معاونت‌های مختلف آن) با ثبت نام در سامانه‌های مخصوص این صندوق و پرداخت حق عضویت (مبلغ ۲۰۰,۰۰۰ ریال) به عضویت صندوق درآمده‌اند. طبعاً کسانی که فاقد این شرایط هستند نمی‌توانند عضو صندوق باشند و کسانی هم که درخواست عضویت داده‌اند اما در در فرآیندهای پالایش صلاحیت‌شان تأیید نشده موفق به عضویت نخواهند شد.

پس ما با خدمات ویژه‌ای مواجهیم که به افراد ویژه‌ای داده می‌شود؛ افرادی که از سوی یک مرجع عمومی صلاحیت‌شان به عنوان هنرمند یا یک عضو مؤثر فرهنگی در جامعه تأیید شده است. تا این جای کار عضویت در این صندوق و دریافت حمایت‌ها و خدمات آن می‌تواند به نحوی نشان‌گر اراده یک حکومت برای ارج‌گذاستن به هنر و فعالیت‌های فرهنگی باشد. اما خدماتی که این صندوق ارائه می‌دهد می‌تواند این ویژه‌گی را احراز کند؟ یعنی آیا خدماتی که این صندوق ارائه می‌دهد آن‌قدر متمایز هست که بتواند نوعی تبعیض مثبت و سازنده به نفع هنر و فرهنگ ایجاد کند؟

وقتی به خدمات ارائه شده نظری می‌اندازیم (به حسب گزارش منتشرشده از مدیرعامل صندوق) با مجموعه‌ای از خدمات و تسهیلات مواجه می‌شویم که مناسب حال یک شهروند عادی است نه یک عضو ویژه جامعه: پرداخت مجموعاً کمتر از پنج میلیون تومان کمک بلاعوض در شرایط کرونایی، پرداخت ۷۰ درصد از حق بیمه تکمیلی، پرداخت وام بدون بهره به منظور ازدواج و فرزندآوری و ... در واقع اگر کسی بتواند در یک فرآیند طولانی کسب مهارت و اخذ صلاحیت‌های خاص هنری و فرهنگی از مرجع حقوقی، عضو صندوق شود آن‌وقت خواهد توانست عادی‌ترین حمایت‌ها را از دولت دریافت کند.

این گزاره معنی بدتری هم می‌تواند داشته باشد، در جمهوری اسلامی ایران اگر فردی صلاحیت‌ها و مهارت‌های ویژه‌ای نداشته باشد از دریافت تسهیلات تأمینی و درمانی و حمایت دولت برای تشکیل خانواده محروم خواهد بود. به این ترتیب است که اتخاذ

سیاست‌هایی از این دست نخواهد توانست احساس عدالت را تقویت کند. وقتی دولت فاقد منابع کافی برای حمایت مؤثر از همگان باشد و همچنین زیرساخت‌های مناسب و مؤثر توزیعی نیز نداشته باشد، سیاست‌های حمایتی از این دست (حتی در اشکالی که اقشار جامعه را - یعنی مثلاً هنرمندان، معلمان، کارگران، پرستاران و ... - هدف گرفته) موفق نخواهد بود سیاست عدالت توزیعی را محقق کند و صرفاً جامعه را به مجموعه‌ای از گروه‌های هم‌نفع و ذی‌اثر تجزیه خواهد کرد. گروه‌هایی که هرکدام در فرآیندهای فشار سیاسی سهمی از بودجه عمومی را به سمت خود می‌کنند و عدالت را به رقابت گروه‌های ذی‌اثر فرو می‌کاهند.

رئیس دولت سیزدهم از همان ابتدای ورود به کارزار انتخابات بر عدالت تأکید کرد؛ دولتش را دولت مردمی نامید و جهش اقتصادی ایران را در گرو ائتلاف با مردم و در نظر گرفتن عدالت دانست. بر این اساس، عدالت کیفیت تازه‌ای از پیشرفت را پیش چشم مردم تصویر می‌کرد که در آن قرار نبود برنامه‌های اقتصادی، نقش و وضع مردم را نادیده بگیرد. اما همه مساله آن است که در پیچیدگی میدان عمل و در خلال ارائه و انجام طرح‌های اقتصادی، یافت عدالت چگونه ممکن است؟



گزارش نهاد